

صف بندی سیاسی - اجتماعی در عصر امام حسن(ع) با تاکید بر معیارهای قرآنی

اعظم رحمانی راد* / محسن احتشامی نیا**

چکیده

مطابق با آیات و معیارهای قرآنی، نفاق، خیانت پیشگی و ولایت گریزی، استحاله و منحرف ساختن دین از اهداف، جداسازی مردم از ولایت و نظام اسلامی و ترویج فساد و بی بندوباری، شبهه افکنی و تحریف حقایق از رویکردها و نشانگان صف و جبهه باطل و در مقابل وفاداری و خدمت به اسلام، ولایت پذیری، صلابت و التزام عملی به اسلام و حکومت اسلامی، وحدت، دوستی، الفت و همدلی با اهل ایمان و برخورد قاطع و مستقیم با باطل گرایان از رویکردها و نشانگان صف و جبهه حق در عصر امام حسن (ع) می باشد. در پاسخ به سوال این نوشتار تحلیلی - تاریخی مبنی بر اینکه در عصر امام حسن(ع) کدام جناح و یا جریان های سیاسی - مذهبی وابسته به دو جبهه حق و باطل بودند؟ یافته ها نشان می دهد که بنی امیه(باند اموی)، خوارج، خواص بی بصیرت و شکاکان(آلت دست اخلاگران و فتنه جویان) و الحمراء(در برابر مزد، به هر جنایتی تن در می دادند) از جناح ها و جریان ها وابسته به جبهه باطل و شیعیان امام حسن(ع) جریان وابسته به جبهه حق در عصر امام حسن (ع) بودند.

کلیدواژه‌ها

صف بندی سیاسی - اجتماعی؛ قرآن؛ جبهه حق و باطل؛ حکومت اسلامی؛ بنی امیه.

* کارشناس ارشد علوم قرآنی، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. ar.rm.1398@gmail.com

** استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران(نویسنده مسؤول).

m.ehteshaminia@yahoo.com

مقدمه

یکی از موضوعات بنیادی قرآن، طرح دو مبحث اساسی «حق» و «باطل» و ستیزش، پیکار و کشاکش این دو در طول تاریخ و حیات سیاسی- اجتماعی انسان هاست. از منظر سیاسی- اجتماعی، صف‌ها و نمودهای حق و باطل را می‌توان در دو گروه و جبهه تحلیل و ارزیابی کرد: جبهه حق که تجلی گاه و آوردگاه پیامبران، ائمه اطهار (ع)، صالحان، مستضعفان و یکتاپرستان است و جبهه باطل که حزب شیطان و مجتمع جباران، مفسدان و صاحبان زر و زور و تزویر است. بین این دو جبهه به جهت تعارض منافع و برنامه‌ها، همیشه نزاع و درگیری- چه نبرد ظاهری و جنگی و چه نزاع فرهنگی و فکری- وجود دارد. این کشمکش و تعارض از اول تاریخ وجود داشته و تا مرحله خاصی از آن نیز ادامه خواهد یافت. مسأله نزاع و تعارض جریان‌ها، گروه‌ها و صف بندی‌های مختلف، فقط یک ایده قرآنی نیست؛ بلکه در سایر ادیان، مکاتب و دیدگاه‌های دانشمندان نیز طرح شده است؛ چنان که زرتشت «نبرد فرشته با اهریمن»، آگوستین «نبرد شهر خدا با شهر زمین»، کانت «نزاع خیر و شر»، مارکس «ماتریالیسم تاریخی- دیالکتیکی»، هانتینگتون «جنگ‌های تمدنی»، آیت الله مطهری «نبرد حق و باطل» و... را مطرح کرده‌اند.

به هر حال از منظر قرآنی و روایات متواتر، این نزاع و ستیزه جویی دوجبهه «حق» و «باطل» روزی با پیروزی و غلبه جبهه حق به پایان رسیده و جبهه باطل نابود و مضمحل خواهد شد. بقای حق و نابودی باطل، یک سنت و قانون الهی است، نه پنداری و تصادفی، هر چند پیروان حق کم و طرفداران باطل زیاد باشند. چرا که حق همچون آب، ثابت و ماندگار و باطل مانند کف، ناپایدار و فانی است «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» (آیه ۱۷، سوره رعد). قرآن همچنین می‌فرماید: «نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ» (آیه ۱۸، سوره انبیا) ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم و آن را نابود می‌سازیم و در این صورت است که باطل رفتنی است. بنابراین حق باید با قدرت و کوبنده بر باطل هجوم آورد.

نوشتار توصیفی- تحلیلی حاضر عهده دار بحث از صف بندی جبهه حق و باطل با معیارهای قرآنی در عصر امام حسن (ع) و تحلیل جامعه شناختی تاریخی نزاع و درگیری دو جبهه حق، خیر، نور و ایمان (امام حسن (ع) و شیعیان وی) و جبهه باطل، شر، ظلمت، فساد و کفر (معاویه و بنی امیه، خوارج) در این دوره تاریخی است.

۱. مبانی نظری تحقیق

از دیدگاه اسلام، تاریخ صحنه حضور و نزاع دو جبهه حق و باطل و دو ایده سلطه گرایی و حق گرایی است؛ یعنی، عرصه پویاها و کوشش‌های حق پرستان و باطل گرایان برای رسیدن به آرمان‌ها و اهداف خود. برخی از انسان‌ها در صحنه جامعه، طرفدار و پیرو حق و عده ای دیگر به دنبال و مطیع باطل هستند. برخی از آنان، راه حق و خیر و خوبی را می‌روند که راه پیامبران و صالحان است و عده‌ای دیگر، راه شیطان را می‌پیماند و به دعوت رسولان الهی، کفر می‌ورزند و با آنان مخالفت می‌کنند. حق خواهان، درصدد گسترش فضایل اخلاقی، تحقق عدالت، ایمان به خدا، عبادت و عبودیت حق و دوری از زر و زور و تزویر هستند؛ ولی باطل گرایان به دنبال ثروت اندوزی، ظلم و ستمگری، کفر، فسادگری، تباهی، عدالت گریزی، شهوت پرستی و... می‌باشند (کارگر، ۱۳۸۵: ۹۴).

در رأس جبهه حق، پیامبران و جانشینان آنان و اولیای الهی و در رأس جبهه باطل، شیطان، فراعنه، جباران و امپراتوران قرار داشته و دارند و به جهت تضاد منافی که دارند، همواره در حال ستیزه‌جویی، نبرد و نزاع با هم هستند. قبل از تحلیل و بررسی تضاد حق و باطل، ابتدا باید شناختی اجمالی از حق و باطل به دست آورد و معنا و ملاک آن را از قرآن استخراج کرد.

۱-۱. مفهوم شناسی حق و باطل

۱-۱-۱. حق و باطل در لغت

حق، که نقیض باطل و به معنای وجوب و ثبوت است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۳: ۶؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۱۵) در اصل مصدر است (فیومی، ۱۴۲۵ق، ج ۱: ۱۴۳). اصل واحد در ماده «حق» ثبوت و پابرجایی همراه با مطابقت واقع بودن است، این قید در مفهوم تمامی مصادیق آن در نظر گرفته شده است (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۲: ۲۶۲). سپس این واژه بر هر امر ثابتی که انکار نمی شود اطلاق گردیده (از باب اطلاق مصدر و اراده اسم فاعل از آن) (ابن عاشور، ۱۹۹۷م، ج ۶: ۱۶۶) است. «باطل» که نقطه برابر «حق» است چیزی است که نه ثباتی دارد و نه واقعیتی (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۱: ۲۹۰) اگر به شخص شجاع و قهرمان «بطل» گفته می شود به خاطر آن است که مخالفان خود را باطل می کند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۵۸) شاید نیز به این اعتبار که عنوان شجاع برای او و نیز قدرت و نیروی او از ثبات و بقا برخوردار نیست (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۱: ۲۹۰).

۱-۱-۲. حق و باطل در قرآن

الف) حق

قرآن، با عنایت بلیغی، مسأله «حق و باطل» را مطرح می‌کند. حق، یکی از اوصاف قرآن است. از جمله اسامی و صفات قرآن «حق» و «حق الیقین» است. لفظ «حق» با تمام مشتقات آن ۲۸۷ بار و لفظ «باطل» ۳۶ بار در قرآن آمده است (کارگر، ۱۳۸۵: ۹۶-۹۴). «حق» به معنای ثابت و درست و مطابق با واقع است. واژه «حق» معمولاً با کلمات دیگری به کار می‌رود و معنای خاصی را اقتضا می‌کند. مثلاً وقتی گفته می‌شود «دین حق» یعنی مجموعه قوانینی که منطبق با فطرت بشر و مقتضای نیاز او بوده و از جانب آفریدگار بشر و آگاه بحال او تدوین و تنظیم شده باشد که هر دین و آئین و قانونی جز آن باطل خواهد بود. با این حال معانی و مشتقات آن در قرآن عبارت‌اند از:

۱. ثابت شدن و واجب شدن: «فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ؛ جمعی را هدایت کرده و جمعی [که شایستگی نداشته‌اند] گمراهی بر آن‌ها ثابت و مسلم شده است» (سوره اعراف، آیه ۳۰).

۲. شایسته بودن و سزاوار بودن: «وَأُذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ؛ تسلیم فرمان پروردگارش شد و چنین باشد» (سوره انشقاق، آیه ۲).

۳. مستوجب شدن و مرتکب شدن: «فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا...؛ اگر بر احوال آن دو شاهد، اطلاعی حاصل شد که مستوجب گناهی شده‌اند، و دو شاهد دیگر که حق باشند، به جای آن‌ها قیام کنند» (سوره مائده، آیه ۱۰۷).

۴. ثابت و مستقر کردن، آشکار ساختن: «... وَرِيدُ اللَّهِ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ؛ خداوند می‌خواهد حق را با کلمات خود تقویت و مستقر کند و ریشه کافران را قطع نماید» (سوره انفال، آیه ۷).

۵. نام یا صفت خداوند متعال (به صورت اسم): «فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ...؛ آن است خداوند، پروردگار حق شما؛ خداوند از آن جهت حق است که ربوبیت و عبادت او ثابت و حق است.» (سوره یونس، آیه ۳۲).

۶. حق در مقابل باطل و ذوالحق: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ...؛ این به خاطر آن است که خداوند حق است و آنچه را غیر از او می‌خوانند، باطل است» (سوره حج، آیه ۶۲).

۷. امر واجب، ثابت و لازم: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ؛ اگر وصیت کند برای پدر و مادر و به مقدار متعارف این کار بایسته و سزاوار پرهیزگاران است» (سوره بقره، آیه ۱۸۰).

۸. قرآن: «فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى...؛ هنگامی که حق (قرآن) از نزد ما برای آن ها آمد، گفتند: چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد، به این پیامبر داده نشد» (سوره قصص، آیه ۴۸).

۹. دین اسلام: «لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ...؛ تا حق (اسلام) را تثبیت کند و باطل را از میان بردارد» (سوره انفال، آیه ۸).

۱۰. درست و راست: «وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا؛ وعده خداوند، حق (درست) است و کیست که در گفتار و وعده‌هایش، از خدا صادق‌تر باشد» (سوره نساء، آیه ۱۲۲).

۱۱. جرم، استحقاق و سزاوار بودن: «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ؛ پیامبران را به ناحق می‌کشتند...» (سوره بقره، آیه ۶۱).

۱۲. حق محض و عدالت خالص: «وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ؛ ... پیامبران و گواهان را حاضر می‌سازند و میان آن ها به حق داوری می‌شود» (سوره زمر، آیه ۶۹).

۱۳. سخن راست، حقیقت و راستی: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ؛ ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید و درباره خدا، غیر از حق (حقیقت) نگویید» (سوره نساء، آیه ۱۷۱).

۱۴. به صورت اسم تفضیل (احق) به معنای شایسته‌تر و سزاوارتر: «... وَبَعُولْتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ...؛ و همسرانشان برای بازگرداندن آن ها در این مدت، از دیگران سزاوارترند» و... (سوره بقره، آیه ۲۲۸).

ب) باطل

باطل «از ریشه «ب - ط - ل» به معنای ضایع، پوچ و بی محتوا و هدرشدن است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۴۳۲، «بطل»). موجود متصف به وصف «باطل»، امری است خلاف «حق» که فاقد ثبات و غیرمنطبق با طبیعت و خلقت اصلی خود می باشد. اصطلاح باطل و هم خانواده‌های آن ۳۶ بار در قرآن بکار رفته است. بیشتر استعمال های این واژه در قرآن به همراه واژه «حق» و در برابر آن است. قرآن کریم خداوند را عین حق: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ؛ پس (بدانید که) خدای پادشاه به حق، برتر است» (سوره طه، آیه ۱۱۴) و منشأ حق: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ؛

« (سوره بقره، آیه ۱۴۷) دانسته و هر معبودی را جز او باطل خوانده است: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَطْلُ؛ این همه، دلیل بر آن است که خداوند، حق، و آنچه غیر از او می‌خوانند باطل است» (سوره حج، آیه ۶۲).

قرآن واژه باطل را در مناسبت های گوناگونی بکار برده است؛ در مواردی به تقابل حق و باطل به طور مطلق اشاره کرده و باطل را نابود شونده دانسته: «جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَطْلُ إِنَّ الْبَطْلَ كَانَ زَهُوقًا؛ و بگو: حق آمد و باطل نابود شد، همانا باطل، نابود شدنی است» (سوره اسراء، آیه ۸۱)، در مواردی نیز مصادیقی از این دو مفهوم را بیان کرده است.

برخی از کاربردهای واژه باطل در قرآن بدین قرار است:

۱. حق بودن کلام الهی و راه نداشتن باطل در آن، در مقابل ادعای کافران مبنی بر بطلان قرآن: «لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ؛ که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است!» (سوره فصلت، آیه ۴۲).

۲. پیروی کافران از باطل در برابر پیروی اهل ایمان از حق: «ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَطْلَ وَأَنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ؛ این (تباهی حال کافران و اصلاح مؤمنان) بدان سبب است که کافران پیرو (آراء و عقاید اهل) باطل گردیدند و اهل ایمان پیرو (قرآن) حق که از جانب خدایشان نازل گردید شدند.» (سوره محمد، آیه ۳).

۳. شهادت دروغ و اختلاط حق و باطل: «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَطْلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ؛ و حق را با باطل نپوشانید و حقیقت را با این که می‌دانید، کتمان نکنید» (سوره بقره، آیه ۴۲).

۴. باطل و بیهوده نبودن آفرینش جهان: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا؛ پروردگارا! این هستی را باطل و بی هدف نیافریده‌ای.» (سوره آل عمران، آیه ۱۹۱).

۵. بی فایده و بی نتیجه بودن اعمال و رفتار کافران برای از بین بردن حق با مجادله به باطل: «وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَطْلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ؛ و کافران با سخنان بیهوده باطل می‌خواهند جدل کرده و حق را پایمال کنند» (سوره کهف، آیه ۵۶). «فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ پس حق ثابت شد و اعمال ساحران همه باطل گردید» (سوره اعراف، آیه ۱۱۸).

۶. منع مردم از استفاده ناروا از اموال دیگران: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَطْلِ؛ مال یکدیگر را به ناحق مخورید» (سوره نساء، آیه ۲۹).

اشاره به مفهوم عدم و نیستی در همه کاربردهای واژه «باطل» مشترک است. از مجموع آیات چنین برمی آید که باطل، مفهومی اعتباری بوده و وجود مستقلی ندارد و با نقیض خود شناخته می شود. در نگاه قرآن حق اصیل و باطل بی ریشه است و همواره بین این دو نزاع و اختلاف وجود دارد (مطهری، ۱۳۸۸: ۴۲۷).

۱-۳. آیات قرآنی و مسأله نزاع حق و باطل

در برخی از آیات قرآن کریم تعابیری در وصف «باطل» ملاحظه می شود که به مواردی از آن اشاره می شود:

الف) بدفجرامی باطل؛ «حق» همواره اصیل است و «باطل» از هیچ گونه ثبات و استقراری برخوردار نیست: «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (سوره اسراء، آیه ۸۱)، «وَمَا يُدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ» (سوره سبأ، آیه ۴۹).

ب) درآمیختگی و فرورفتن در پوشش حق؛ اهل باطل برای جلوه دادن باطل خود آن را با حق درآمیخته، لباس حق بر آن می پوشانند و در مقابل، حق را باطل جلوه می دهند: «وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَانْتُمْ تَعْلَمُونَ» (سوره بقره، آیه ۴۲).

ج) پیروی نابخردان از باطل؛ قرآن بارها اهل باطل را افرادی سغیه، فاقد تعقل و فاقد ادراک می داند: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (سوره منافقون، آیه ۱۷۹).

همچنین آیاتی دیگری در قرآن، مسأله «حق و باطل»، نزاع و درگیری این دو و یاری خدا از حق و از بین رفتن و نابودی باطل را مطرح کرده که به بعضی از آن ها اشاره می شود (کارگر، ۱۳۸۵: ۱۰۲-۹۹):

۱. «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَّاتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ؛ و ما، آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست برای بازی نیافریدیم. (و) اگر چنانچه (بر فرض محال) می خواستیم سرگرمی انتخاب کنیم و بازیگر بودیم، هر آینه آن را از پیش خود (و متناسب با خود) انتخاب می کردیم بلکه ما همیشه حق را بر باطل غالب و فیروز می گردانیم تا باطل را محو و نابود سازد و باطل بی درنگ نابود می شود، و وای بر شما که خدا را به وصف کار باطل و

بازیچه متّصف می‌گردانید.» (سوره انبیاء، آیات ۱۶-۱۸). از این آیه می‌توان برداشت‌های مختلفی داشت؛ از جمله:

(الف) در اینجا سخن از ظهور مطلق حقّ و نابودی نهایی و کامل باطل است. باطل ممکن است، مدت کوتاهی جلوه‌گری کند؛ ولی بالأخره عمر آن تمام گشته و خاموش می‌شود.

(ب) حقّ همانند درخت ریشه دار و پرباری است که طوفان‌ها و تندبادهای سهمگین نیز نمی‌تواند آن را از جا بکند.

(ج) باطل همانند درخت بی‌ریشه‌ای است که از زمین کنده شده و هیچ رشد و نموّ و ثمره‌ای ندارد و از ثبات و قرار محروم است.

(د) حقّ بعد از آنکه، مدتی به وسیله باطل پوشانده شد، وقتی به جنگ باطل می‌آید، کوبنده و بنیان کن می‌آید و باطل را خرد و خمیر می‌کند و به دور می‌افکند.

(و) وعده پیروزی نهایی برای حقّ و نابودی برای باطل است (کارگر، ۱۳۸۵: ۹۴-۹۰).

۲. «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ؛ این بدان سبب است که خداوند خود حقّ است و آنچه به جای او می‌خوانند، آن باطل است و این خداوند است که والا و بزرگ است» (سوره حج، آیه ۶۲).

براساس این آیه، خداوند حقّ مطلق است و معبودهای دروغین، باطل محض هستند. در واقع به جز خدا، همه چیز باطل و بی‌واقعیت است.

۳. «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا؛ بگو: حقّ آمد و باطل نابود شد. آری، باطل نابود شدنی است» (سوره اسراء، آیه ۸۱).

روشن‌ترین مصداق حقّ، پرستش حقّ و نابودی پرستش «معبودهای باطل و پوچ» است. در این صورت، پرستش او به همین جهت، حقّ خواهد بود. در مقابل چون معبودهای دروغین فاقد هر نوع کمال‌اند، قهراً پرستش آن‌ها نیز به جهت فقدان ملاک باطل و پوچ خواهد بود.

با توجه به این آیات و سایر آیات قرآن، ویژگی‌های «حقّ و باطل» را چنین می‌توان برشمرد:

۱. بارزترین ویژگی حقّ و باطل، استواری، ماندگاری و پایداری حقّ و فرسودگی، ناپایداری و تزلزل باطل است. حقّ به جهت داشتن واقعیت، جاودانی و باطل به جهت پیراستگی از حقیقت، موقّتی و خودنمایی آن زایل شدنی است.

۲. باطل، ظاهری فریبنده و توخالی دارد و در عین حال، خودخواه و بلند پرواز و استکباری است؛ ولی حقّ از هر نوع فریبندگی و تظاهر توخالی، دور بوده از تکبر و بلند پروازی پیراسته است.

۳. بین حقّ و باطل، تعارض و درگیری هست و گاهی این مبارزه، به صورت مبارزه ایمان و کفر در می‌آید. ایمان به خدا و روز رستاخیز، مایه حیات اجتماعی است و در پرتو آن، عدالت اجتماعی، نیز زنده می‌گردد و عواطف انسانی تجلی خاص می‌یابد.

۴. افکار شیطانی و آرای باطل، تا مدتی آفتاب حقّ را بسان ابرهای تیره بهاری، می‌پوشانند؛ ولی این پرده پوشی، همیشگی نیست و روزی از بین خواهد رفت.

۵. باطل بی خاصیت و بی فایده است؛ ولی حقّ، منبع انواع خیرات، برکات و فضایل است.

۶. باطل به شکل‌های گوناگون و چهره‌های مختلف، در صحنه‌های متعدّد، خودنمایی می‌کند. البته در تاریخ، خصلت‌ها و شیوه‌های زشتی برای باطل و طرفداران آن بر شمرده شده است؛ از جمله: استکبار گری، برتری جویی (علو)، استبعاد (و به اسارت کشیدن توده‌ها)، استضعاف (و بهره کشی از دیگران)، طغیان و ارتجاع طلبی، اسراف کاری، فساد و ولنگاری، اتراف (و کام جویی)، انکار حقّ، انحصار گری، استبداد به رأی، تفرقه افکنی، تظاهر به دینداری، تحمیق و تطمیع، ادعاهای پوچ و

۷. پرتو ناپایدار باطل، از فروغ جاودانه حقّ است و باطل حتی در خودنمایی موقت خود، مدیون حقّ است و تا از حیث «حقّ» بهره نگیرد، نمی‌تواند خود را «حقّ» جا بزند. بر این اساس باطل، همواره از بازار آشفته و محیط‌های هرج و مرج استفاده کرده و خود را نشان می‌دهد(کرمی، کرمی فریدنی، ۱۳۸۳: ۱۷۱-۱۶۴).

۲-۱. تضادّ و ستیزش جبهه حقّ و باطل

با توجه به آیات و شواهد تاریخی گوناگون، روشن می‌شود که تاریخ چیزی جز انعکاس درگیری پایدار و بی‌امان حقّ و باطل نیست. رویارویی طرفداران این دو از سپیده دم تاریخ تا کنون به طور مداوم و در میدان‌های گوناگون حیات جریان داشته و پیروزی و شکست دست به دست گردیده است. البته قدرت غیبی خداوند همیشه یاور حقّ پرستان و مؤمنان بوده است. در روند تاریخ مقاطع بسیاری پیش آمده که حقّ و رهروان راهش در ضعف و فشار و باطل و میدان دارانش در تاخت و تاز بوده‌اند؛ اما سرانجام تاریخ طبق سنن الهی از آن حقّ و حق طلبان است و حاکمیت خط انبیا بر تمامی قلوب و نفوس تحقق خواهد یافت(کرمی، کرمی

فریدنی، ۱۳۸۳: ۴۳۹-۴۳۷). قرآن نویدگر این حقیقت است که در مبارزه طولانی و پردامنه حق و باطل، سرانجام حق پیروز است: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ؛ وَ خدای می خواهد که حق را به وسیله ی کلماتش ثابت گرداند و کافران را از بیخ و بن برکند(سوره انفال، آیه ۷). لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ؛ تا حق را محقق و پایدار کند و باطل را محو و نابود سازد هر چند بدکاران را خوش نیاید»(سوره انفال، آیه ۸).

بین دو گروه و جبهه حق و باطل، همواره نزاع و درگیری وجود دارد و در واقع تضاد و کشمکش آن ها، تاریخ را به حرکت در آورده و انسان ها را به مقصد و مبدأ خود رهنمون می شود. ائمه «نور» و «نار»، «پیامبران» و «جباران»، «رهبران حقیقی» و «دروغین»، «هدایت گران به سوی فرمان ها و تعالیم خدا و بهشت سعادت و فلاح و نجات» و «اغواگران به سوی شقاوت و اسارت و خفت و عذاب و دوزخ»، «حزب الله» و «جنود شیطان» و... با هم ستیزش و تقابل مستمر و طولانی مدتی دارند. در واقع «هدایت و ضلالت»، «عدل و ظلم»، «آزادی و استبداد»، «توحید و شرک»، «اصلاح و فساد»، «سازندگی و ویرانگری»، «خودپرستی و خدا پرستی»، «علم و جهل»، «فرهنگ و بی فرهنگی»، «ارزش های حقیقی و ضد ارزش ها»، «تخلیق به اخلاق الهی یا ابلیسی»، «تکامل یا انحطاط» «نور و ظلمت»، «کفر و ایمان» و... در برابر هم قرار دارند(کرمی، کرمی فریدنی، ۱۳۸۳: ۱۳۵). آیت الله مطهری می نویسد: «از نظر قرآن مجید، از آغاز جهان، همواره نبردی پیگیر میان گروه اهل حق و گروه اهل باطل؛ میان گروهی از تراز ابراهیم و موسی و عیسی و محمد - صلوات الله علیهم - و پیروان مؤمن آن ها و گروهی از تراز نمرود و فرعون و جباران یهود و ابوسفیان و امثالهم بر پا بوده است. هر فرعون، موسایی در برابر خود داشته است: لکل فرعون موسی(مطهری، ۱۳۹۱: ۴۹-۴۸).

پیامبران همواره مخالفت خود را با اقدامات و برنامه های مستکبران و سردمداران زرو زور و تزویر اعلام کرده و منافع نامشروع و باطل آن ها را به چالش کشیده اند. دعوت اصلی آنان به تحقق عبودیت، خداپرستی، عدالت و معنویت بوده که با منافع سرشار و دنیوی باطل گرایان تعارض داشته است. باور داران و ایمان آورندگان به رسولان الهی نیز عموماً افراد، تهی دست و تحت ستم جامعه بوده اند که از اطاعت سردمداران کفر و باطل، سرپیچی کرده و به طریق حق و ظلم ستیزی گام نهاده اند. همه این عوامل، موجب واکنش شدید جبهه باطل بوده و درگیری و نزاع همیشگی آنان با گروه حق و خداپرست را به وجود آورده است(کارگر، ۱۳۸۵: ۱۰۳).

پیروزی‌ها و شکست‌های اهل حق، بستگی به یک سلسله عوامل اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی داشته است؛ چنان که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «حق و باطل و لکل اهل فلتن أمر الباطل لَقْدِیماً فَعَلَ وَلَئِن قَلَّ الْحَقَّ فَلَربَّما و لعل...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶). در قرآن به نقش به اصطلاح مرتجعانه «ملا»، «مترفین» و «مستکبرین» و نقش حق طلبانه «مستضعفین» تصریح شده است. در عین حال از نظر قرآن، آن جهاد مستمر پیش برنده ای که از فجر تاریخ وجود داشته و دارد، ماهیت معنوی و انسانی دارد، نه مادی و طبقاتی (مطهری، ۱۳۹۱: ۵۰).

البته همواره اصالت با حق بوده و باطل طفیلی است؛ اما واقعیت این است که در تمام زمان‌ها، طرفداران حق در اقلیت بوده و هواخواهان باطل جمعیت بیشتری داشته‌اند. این در حالی است که انسان بر اساس فطرت پاک خود، حق را دوست می‌دارد و باطل را طرد می‌کند! این بدان جهت است که طرفداری از حق و التزام به آن دشوار است؛ زیرا این کار، برای انسان تعهدهایی به وجود می‌آورد که با نفس راحت طلب انسان، سازگاری ندارد. اما باطل چنان نیست؛ اهل باطل هیچ گونه تعهد و مسؤولیتی برای خود نمی‌بینند. آنان عنان نفس را رها کرده و در اعمال شهوت‌ها و جاه طلبی‌ها، برای خود محدودیتی قائل نیستند. حق گرایان باید استوار و پا برجا بمانند و هیچ ترس و وحشتی از دشمنان حق به خود راه ندهند؛ چنان که همه پیامبران و اولیای الهی در طول تاریخ چنین بوده و در مبارزه و جهاد با گروه باطل، استواری و شجاعت‌ها نشان داده‌اند (کارگر، ۱۳۸۵: ۱۰۵). حضرت علی(ع) از مردم می‌خواهد که در طریق حق، به دلیل کمی طرفداران آن وحشت نکنند: «ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الحق لقله اهل» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱).

۲. فعالیت محیطی جبهه‌های حق و باطل در عصر امام حسن(ع)

در دوران امامت و خلافت امام حسن (ع) بنی امیه و جبهه باطل با بهره گیری از عملیات روانی تلاش کردند در بافت فکری و ذهنی، علایق، انگیزه، رفتار و گفتار مردم عراق، حجاز و شامات تأثیر گذاشته و آن‌ها را به سوی اهداف مورد نظر هدایت کنند. آن‌ها با اجرای عملیات روانی کوشیدند اوضاع را نا به سامان جلوه داده، شرایط را برای ضربه زدن به حکومت امام حسن(ع) بواسطه صلح تحمیلی به وجود آورند تا مقدمات جولان و تاخت و تاز حال و آینده این جبهه نابکار و ناحق (بنی امیه) فراهم شود. با توجه به این هدف شیطانی جبهه باطل بنی

امیه، بررسی وضعیت و شرایط محیطی بلاد تحت حکومت جبهه باطل (معاویه و بنی امیه) و جبهه حق (امام مجتبی(ع) و شیعیانش) به صورت مختصر ضرورت دارد.

۲-۱. وضعیت کوفه

وقایعی چون سقیفه بنی ساعده، قتل خلیفه سوم و سرکشی و طغیان اصحاب جمل نشان می داد که جامعه نوپای اسلامی در شیبی تند از تفرقه و دشمنی افتاده است. اوج این اختلاف و ناپایداری در جنگ صفین خود را نمایان کرد. جنگی که در آن از میان سپاهیان خودی علیه فرمانده و امام شان شورش شد؛ گستاخی سپاهیان تا بدان جا رسیده بود که ایشان را بین قبول حکمیت یا مرگ مخیر کردند و حتی زمانی که با فشار و تهدید نظر خود را بر کرسی نشانند، به اندک زمانی طغیان از سر گرفتند و از لشگر او خارج شده، آهنگ جنگ و جدالی دیگر کردند. برای درک موقعیت امام حسن (ع) در برابر معاویه و سپاه شام شناخت مجملی از کوفه در آن دوره زمانی لزوم بسیار دارد(علیپور و علی زاده، ۱۳۹۴: ۴۹-۴۸).

کوفه شهری بود با طبقات اجتماعی و انگیزه های سیاسی متفاوت که این وضعیت منجر به بروز عکس العمل های متضاد از طرف مردم آن بلاد شد. این شهر که در ابتدا به عنوان پادگانی برای تجمع و توزیع رزمندگان برای جهاد و فتح شهرهای ایران در زمان عمر بن خطاب ساخته شده بود، در طی سال ها به سبب مهاجرت قبایل مختلف عرب و از سوی دیگر سیل اسراء و غنایمی که از ایران می رسید به شهری بزرگ مبدل شده بود که گوناگونی رفتارها و فرهنگ ها در زیر لایه ای از تقدس مآبی در آن به وضوح قابل مشاهده بود. از جمله ویژگی های جامعه عرب جاهلی تعصبات سخت، کورکورانه و فخر فروشی های ابلهانه بود(ابن اثیر، ۱۳۸۵ش، ج ۴: ۱۴۰۳ و ۱۴۴۷) در زمان فتوحات و مهاجرت قبایل به سرزمین های فتح شده همان رقابت ها و چشم و هم چشمی ها و در بسیاری موارد دشمنی ها و کینه های قدیمی به سرزمین های جدید منتقل شد و نه تنها در این دوران بلکه در سراسر دوران حکومت بنی امیه از اصلیتترین نمودهای سرزمین و حاکمیت مناطقی گشت که قبایل مختلف عرب در آن سکنی یافتند. طبعا کوفه هم در وضعیتی چنین قرار گرفته بود و کینه ها و اختلافات میان قبایل گوناگون ساکن در آن از جمله عواملی گشته بود که بر شدت تضادها و اختلافات در مرکز حکومت حضرت علی (ع) و بعدا امام حسن (ع) می افزود. نکته ای که امام بارها به آن اشاره کرده و حتی باعث شده بود که امام علی (ع) از دست چنین مردنمایانی به خدا شکایت برده، از خدا برای خود بهتر از آنان و برای آنان بدتر از خود را طلب نماید(علیپور و علی زاده، ۱۳۹۴: ۴۹-۴۸).

حضرت علی (ع) که در مناسبت های مختلف برای انجام اقدامات سرنوشت ساز این مردم را به یاری طلبید. کوفه را چنین توصیف می نمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أْبْدَانُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ كَلَامُهُمْ يُوْهِى الصَّمَّ الصَّلَابَ وَ فَعْلُكُمْ يَطْمِعُ فَيْكُمْ الْأَعْدَاءُ! تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ كَيْتَ وَ كَيْتَ فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قَلْتُمْ حِيَادِي حِيَادِي مَا عَزَّتْ دَعْوَةٌ مِنْ دَعَاكُمْ وَ لَا اسْتَرَاخَ قَلْبٌ مِنْ قَاسَاكُمْ أَعَالِيلٍ بِأَضَالِيلٍ وَ سَأَلْتُمُونِي التَّطْوِيلَ دِفَاعَ ذِي الدِّينِ الْمَطْوُولِ لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الدَّلِيلُ وَ لَا يَذْرَكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ أَى دَارَ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ وَ مَعَ أَى إِمَامٍ بَعْدِي تَقَاتِلُونَ الْمَعْرُورَ وَ اللَّهُ مَنْ عَرَّرْتُمُوهُ وَ مَنْ فَازَ بِكُمْ فَازَ بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ وَ مَنْ رَمَيْتُمْ فَقَدْ رَمَيْتُمْ فَوْقَ نَاصِلِ أَصْبَحْتُمْ وَ اللَّهُ لَا أَصْدَقُ قَوْلِكُمْ وَ لَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ وَ لَا أُوْعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ مَا بِالْكُمْ؟ مَا دَوَاؤُكُمْ؟ مَا طَبِّكُمْ؟ الْقَوْمُ رِجَالٌ أَمْثَالِكُمْ أَوْ قَوْلًا بَعِيرٍ عِلْمٍ! وَ عَفْلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ! وَ طَمَعًا فِي غَيْرِ حَقِّ؟! ای مردمیکه به تن ها مجتمع اید و به آراء پراکنده. سخنتان - هنگامیکه لاف دلیری می زنید - صخره های سخت را نرم می کند، در حالی که کردارتان دشمنانتان را در شما به طمع می اندازد. چون در بزم نشینید، دعوی رزم آوری کنید و چون جنگ چهره نماید، از آن می گریزید. دعوت آن کس که شما را فراخواند، روی پیروزی نبیند و آنکه برای راحت شما خویشتن را به تعب افکند، هرگز به راحت و آرامش نرسد. مشتی اباطیل را بهانه می کنید تا در کار تعلق ورزید. همانند امداری که پیوسته ادای دین خویش به تأخیر اندازد. دلیل سرکوفته، از خود دفع ستم نتواند کرد که حق جز در سایه کوشش فراچنگ نیاید اگر خانه شما را بستانند، کدام خانه را از دشمن حمایت خواهید کرد؟ و بعد از من با کدام امام با دشمن پیکار می کنید به خدا سوگند، فریب خورده کسی است که شما او را به وعده دروغ بفریبید. هر که پندارد که به نیروی شما پیروز می شود، همانند کسی است که آن تیر از تیرهای قمار نصیب او شود که سودش از همه کمتر است و هر که شما را چون تیر به سوی دشمن افکند، تیر شکسته بی پیکان را در کمان رانده. به خدا سوگند، به جایی رسیده ام که دیگر سخن شما را باور نمیکنم و به یاری شما امید نمی بندم و دشمن را به شما بیم نمی دهم. شما را چه می شود. داروی درد شما کدام است؟ علاج شما چگونه است. دشمنان شما نیز مردمی همانند شماینند. آیا هرچه گفتید، همه از روی نادانی بود؟ یا از سر غفلت و ناپرهیزگاری؟ یا در چیزی که حق شما نبود طمع ورزیده بودید؟» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، خطبه ۲۹، فراز ۳-۵).

امام حسن (ع) نیز بعدها در پاسخ به اعتراض های برخی از یاران درباره چرایی صلح با معاویه فرمود: «من به این علت، حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کردم که یارانی برای جنگ با

وی نداشتیم. اگر یارانی می داشتیم شبانه روز با او می جنگیدیم تا کار یکسره شود. اما من کوفیان را خوب می شناسم، بارها آن ها را امتحان کرده ام. آن ها مردمانی فاسد هستند که اصلاح نخواهند شد. نه وفا دارند، نه به تعهدات و پیمان های خود پایبندند و نه حتی دو نفر شان با هم موافق. بر حسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می کنند، ولی عملاً با دشمنان ما همراهند» (رجبی دوانی، ۱۳۷۸: ۵۰۳).

۲-۲. وضعیت مدینه

حدود چهارصد تا پانصد سال قبل از اسلام اقوامی از یمن به نام اوس و خزرج به یثرب رفتند که جمعیت غالب آن جا را تشکیل دادند که این دو قبیله سیزده سال بعد از بعثت پیامبر اسلام میزبان پیامبر و مسلمانان شدند و نقش مهمی را در حفظ و گسترش اسلام ایفا نمودند. که این دو قوم سرزمین یثرب را توسعه دادند. در ذی الحجه سال یازدهم بعثت، پیامبر اسلام(ص) با شش نفر از خزرجیان در منا گفت و گو کرد و اسلام را بر آنان عرضه نمود. سال بعد تعداد یازده نفر از انصار با پیامبر(ص) در عقبه‌ی منای پیمانی بستند و در سال سیزدهم تعداد ۷۳ نفر از اوس و خزرج که ۲ نفر آنان زن بودند خدمت پیامبر(ص) رسیدند، ضمن پذیرش اسلام از پیامبر دعوت کردند تا به یثرب آمده و رهبری این شهر را برعهده بگیرد؛ لذا پیامبر اسلام(ص) در نخستین شب ربیع الاول سال چهاردهم بعثت، از سوی خداوند برای ادامه مأموریت الهی خود عازم یثرب شد که این هجرت از مکه به مدینه، برای اسلام و برای جهان تاریخ جدیدی را آغاز کرد و از همان سال و با مهاجرت پیامبر خدا (ص) به یثرب این شهر مدینه النبی یا مدینه نام یافت و بدین صورت شهر مدینه با محوریت اسلام تشکیل شد. با ظهور اسلام، پیامبر اکرم(ص) اهل یثرب را به هدایت، صلح و دوستی رهنمون ساخت. آن حضرت برای ترویج اسلام، و جهت التیام بیماری عداوت و دشمنی و اعاده امنیت به مدینه، رهسپار این شهر شد و با اتحاد بین قبیله اوس و خزرج، گروه انصار را به وجود آورد.

مردم این منطقه پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) با توجه به سفارشات پیامبر اکرم در خصوص جایگاه اهل بیت، بیعت خود را شکستند و این بیعت شکنی تا واقعه عاشورا ادامه داشت. حضرت علی(ع) در نامه ۷۰ خطاب به والی مدینه مردم این منطقه را چنین معرفی می نمایند: «أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجَالًا مَمَّنْ قَبْلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَيَّ مُعَاوِيَةَ، فَلَا تَأْسَفْ عَلَيَّ مَا يَقُولُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ، وَ يَذْهَبُ عَنْكَ مَنْ مَدَدِهِمْ، فَكَفَى لَهُمْ عِيَا وَ لَكَ مِنْهُمْ شَافِيَا فَرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَ الْحَقِّ، وَ يُضَاغَهُمْ إِلَى الْعَمَى وَ الْجَهْلِ، وَ إِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبَلُونَ عَلَيْهَا، وَ مُهْطِعُونَ إِلَيْهَا، وَ قَدْ

عَرَفُوا الْعَدْلَ وَ رَأَوْهُ وَ سَمِعُوهُ وَ وَعَوْهُ وَ عِلْمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أَسْوَةٌ، فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرِ، فَبَعْدًا لَهُمْ وَ سَحَقًا؛ اما بعد، به من خبر رسید که برخی از مردانی که در فرمان تو اند، پنهانی، به نزد معاویه می گریزند. غمگین مباش اگر از شمار سپاهیان کاسته می شود یا یاری شماری از ایشان را از دست می دهی. کیفر ایشان همین بس که به گمراهی افتاده اند و تو از زحمتشان رهایی یافته ای. آنان از هدایت و حق گریخته اند و به نابینایی و نادانی افتاده اند. اینان، یاران دنیا بودند و به دنیا روی آوردند و به سوی آن شتافتند. حکومت عدل ما را دیدند و شناختند و آوازه آن را شنیدند و به گوش سپردند. دریافته بودند که در اینجا مردم در برابر حق و عدالت برابرند. پس گریختند تا مگر خود به سودی برسند. خداوند ایشان را از رحمت خود دور گرداند» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، نامه ۷۰، فراز ۱).

۲-۳. وضعیت بصره

بصره از قدیمی ترین شهرهای اسلامی است که اعراب بعد از فتوحات اسلامی در سال ۱۴ هجری آن را بنا نمودند، عقبه بن غزوان از اصحاب پیامبر (ص) آنرا تاسیس و ابوموسی اشعری بعنوان اولین فرماندار آن از طرف عمر ابن خطاب انتخاب شد. در کتب تاریخی از این شهر با عناوین ام العراق، عین الدنيا و خزانه العرب یاد شده است. در دوره خلافت این شهر هم وضعیتی همانند مدینه و کوفه حتی به مراتب بدتر داشت. حضرت علی (ع) با توجه به عکس العمل های زشت و ننگینی که مردم این دیار در مقابل امام خود نشان دادند به مناسبت های مختلف در خطبه ها مردم این دیار را چنین معرفی می نمایند: «أَخْلَأْتُكُمْ دِقَاقَ، وَ عَهْدُكُمْ شِقَاقَ، وَ دِينُكُمْ نِفَاقَ، وَ مَاؤُكُمْ زُعَاقَ، وَ الْمُقِيمِ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ مُرْتَهِنِ بَدْنِهِ، وَ الشَّخِصِ عَنْكُمْ مُتَدَارِكٌ بَرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ؛ خلق و خویتان همه فرومایگی است. پیمان های تان گسستنی است و دین تان دورویی است و آب تان شور است. آن کس که در میان شما زیست کند، گرفتار کیفر گناه خویش است و آن که از میان شما رخت بربندد، به رحمت پروردگارش رسیده است.» در قسمت های دیگر از این خطبه می فرمایند: «فِي رِوَايَةٍ وَ آيَةٍ أَيْمُ اللَّهِ لَتَعْرِقَنَّ بِلَدَّتِكُمْ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى مَسْجِدِهَا كَجَوْجُو سَفِينَةٍ أَوْ نَعَامَةٍ جَائِمَةٍ، وَ فِي رِوَايَةٍ كَجَوْجُو طَيْرٍ فِي لَجَّةِ بَحْرٍ؛ خاک شهر شما بدبوترین خاک ها، نه دهم شر و فساد در شهر شما نهفته است کسی که در شهر شما باشد، گرفتار گناه و آن کس که بیرون رود در پناه عفو خداست» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، خطبه ۱۳).

در جای دیگر در خصوص این شهر چنین می فرمایند: «خَفَّتْ عُقُولُكُمْ، وَ سَفِهَتْ حُلُومُكُمْ فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِنَابِلٍ، وَ أَكْلَةٌ لِأَكِلٍ، وَ فَرِيَسَةٌ لِصَائِلٍ؛ مردمی سبک عقل هستید و بردباریتان

سفیهانه. آماج هر تیر بلائید و طعمه هر خورنده و شکار هر کس که بر شما تاخت آورد» (نهیج البلاغه، ترجمه دشتی، خطبه ۱۴).

۲-۴. وضعیت مدائن

مدائن چنانچه تاریخ‌نویسان اسلام یاد کرده‌اند، از هفت شهر به نام‌های مشخص که در تلفظ آن‌ها اختلاف وجود دارد، تشکیل می‌شده‌است. گویا پنج شهر آن در زمان یعقوبی (سده ۳ق) وجود داشته که از این قرار بوده: شهر کهنه یعنی تیسفون و یک میل در جنوب آن اسبانبر و مجاور آن رومیه، هر سه در جانب خاوری دجله و در جانب دیگر بهر سیر که ریشه‌ی آن اردشیر است و یک فرسخ زیر آن ساباط که به گفته‌ی یاقوت حموی، ایرانیان آن را بلاس‌آباد می‌نامیدند (لسترنج، ۱۳۶۷: ۳۶).

پیش از روی کار آمدن شاهنشاهان اشکانی، سلوکیان در طرف راست رود دجله شهری ساخته بودند که آن را سلوکیه نام نهاده بودند. در زمان نخستین پادشاهان اشکانی، وقتی باقی‌مانده‌های یادگارهای اسکندر مقدونی بکلی از مرزهای ایران بیرون رانده شد، شهر سلوکیه به صورت نیمه ویرانه‌ای بود. شاهنشاهان اشکانی در طرف چپ رودخانه دست به احداث ساختمان‌های جدیدی زدند و تا اواخر دوران ساسانی ایجاد این ساختمان‌ها در دو طرف رود دجله ادامه یافت. به طوری که وقتی اعراب بر ایران مستولی شدند در این مکان هفت شهر وجود داشت و به همین سبب آن را مداین یعنی مدینه‌ها، شهرها، نام نهادند. چهل کیلومتر پایین‌تر از تیسفون خلفای عباسی شهر بغداد را که به مفهوم بغ داد، (یعنی خداداد، زیرا بغ به زبان فارسی به معنای خداست و در زبان روسی و بعضی زبان‌های دیگر هند و اروپایی نیز همین مفهوم را دارد) است و قبلاً نیز به صورت آبادی کوچکی در آن مکان وجود داشت بنا نمودند و آن را به‌عنوان دارالخلافه تعیین کردند.

وضعیت مدائن طبق اسناد و مدارک از سایر مناطق تحت حکومت امام حسن مجتبی (ع) بسیار بدتر بود. شیخ آل یاسین این منطقه را چنین توصیف می‌کند: واحدهایی که آن حضرت در مدائن اردوی خود را از آن‌ها تشکیل داد، از لحاظ روحیه و ایمان از همه سپاهیان او ضعیف‌تر و از جنبه‌های تشمت و تفرقه و دودستگی از همه غیر قابل اطمینان‌تر بودند (آل یاسین، ۱۳۵۴: ۳۰۱).

شاید هیچ سندی در ترسیم دور نمای جامعه متشمت و پراکنده آن روز عراق و نشان دادن سستی اهالی «مدائن» در کار جنگ، گویاتر و رساتر از گفتار خود آن حضرت نباشد. حضرت

مجتبی (ع) در «مدائن» یعنی آخرین نقطه ای که سپاه امام تا آن جا پیشروی کرد، سخنرانی جامع و مهیجی ایراد نمود و طی آن چنین فرمود: هیچ شک و تردیدی ما را از مقابله با اهل شام باز نمی دارد. ما در گذشته به نیروی استقامت و تفاهم داخلی شما، با اهل شام می جنگیدیم، ولی امروز بر اثر کینه ها اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته، استقامت خود را از دست داده و زبان به شکوه گشوده اید. وقتی که به جنگ صفین روانه می شدید دین خود را بر منافع دنیا مقدم می داشتید، ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می دارید. ما همان گونه هستیم که در گذشته بودیم، ولی شما نسبت به ما آن گونه که بودید وفادار نیستید. عده ای از شما، کسان و بستگان خود را در جنگ صفین، و عده ای دیگر کسان خود را در نهروان از دست داده اند. گروه اول، بر کشتگان خود اشک می ریزند؛ و گروه دوم، خون بهای کشتگان خود را می خواهند؛ و بقیه نیز از پیروی ما سرپیچی می کنند! معاویه پیشنهادی به ما کرده است که دور از انصاف، و بر خلاف هدف بلند و عزت ما است. اینک اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، بگویید تا با او در مبارزه برخیزم و با شمشیر پاسخ او را بدهیم و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، اعلام کنید تا پیشنهاد او را بپذیرم و رضایت شما را تامین کنیم. سخن امام که به اینجا رسید، مردم از هر طرف فریاد زدند: «البقیة، البقیة»: ما زندگی می خواهیم، ما می خواهیم زنده بمانیم! (ابن اثیر، ۱۳۸۵ش، ج ۳: ۴۰۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴: ۲۱). آیا با اتکا به چنین سپاه فاقد روحیه رزمندگی، چگونه ممکن بود امام(ع) با دشمن نیرومندی مثل معاویه وارد جنگ شود؟ آیا با چنین سپاهی، که از عناصر متضادی تشکیل شده بود و با کوچکترین غفلت احتمال می رفت خود خطرزا باشد، هرگز امید پیروزی می رفت؟ اگر فرضا امام حسن (ع) و معاویه جای خود را عوض می کردند و معاویه در رأس چنین سپاهی قرار می گرفت، آیا می توانست جز کاری که امام حسن (ع) کرد، بکند؟ آری همین عوامل دست به دست هم داد و جامعه اسلامی را تا دو قدمی خطر قطعی نزدیک ساخت و حوادث تلخی به وجود آورد.

۳. وضعیت صف بندی جبهه های حق و باطل در قلمرو حکومت امام حسن(ع)

۳-۱. جبهه باطل

۳-۱-۱. معاویه

نظر به نقش و تأثیری که معاویه در فریب افکار عمومی جامعه اسلامی پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) داشت و قدرتی که در شیطنت و طراحی چنین جنگ هایی داشت در این بخش از

نوشتار ویژگی های شخصیتی او از منظر حضرت علی(ع) و بعضی دیگر از شخصیت های صاحب نفوذ آن دوران مورد بررسی قرار می گیرد تا عمق فاجعه و شدت ظلم و ستم جبهه باطل با محوریت معاویه ابی سفیان بر علیه جبهه حق با محوریت امام حسن (ع) بهتر آشکار شود. در میدان های فتح و پیروزی پس از رحلت پیامبر (ص) امویان تنها به این شناخته شدند که از خاندان پیامبر و صحابه ی اویند. بعدها که برای مردمی از غیر خاندان پیامبر، این فرصت پیش آمد که مسندنشین و جانشین او شوند، معاویه توانست در سایه ایشان، به چهره یکی از بزرگ ترین استandarان اسلام تغییر شکل یابد و همچون یکی از شایسته ترین امرای مسلمان از حیث گفتار و عمل، معروف شود. معاویه با هوش و شیطنت فراوان خود توانست از اسلام، همچون راهی به سوی (سلطنت) استفاده کند و همانطور که رسول اکرم (ص) خبر داده بود: دین خدا را مایه فریب کاری و بندگان خدا را بردگانی حلقه به گوش و مال خدا را ملک اختصاصی خویش سازد(رحمانی راد، ۱۳۹۸).

معاویه در پناه حکومت بیست ساله اش بر شام در دوران خلیفه دوم و سوم با فعالیتی مجدانه توانست پایگاهی مستقر برای خویش فراهم آورد و مردم آن سامان را با خود همراه و به عطای خود امیدوار سازد از این رو مردم شام همه طرفدار و کمک کار او بودند و بدین ترتیب، موقعیت او در جهان اسلام بسی بالا رفت و در دیگر اقطار قلمرو اسلام به اینکه از قریش - یعنی خاندان رسول اکرم (ص) و از صحابه او است شناخته شد تا آنجا که در این خصوص، از بسیاری از مسلمانان با سابقه و پیشاهنگ همچون ابوذر و عمار و مقداد و... مشهورتر گشت. بدین ترتیب، بار دیگر (باند اموی) رشد کرد و به نام (بنی هاشم) آشکارا با دودمان بنی هاشم پنجه در افکند و در نهان نیز همان دسیسه ها و دشمنی های دیرین را تعقیب نمود و به تدریج با گذشت زمان توانست توده مردم را با روش های شیطنت آمیز بفریبد و خواص را با بذل و بخشش های بی حساب از اموال بیت المال و با سپردن پست هایی که از حرام ساخته به خود جلب کند و برای موفقیت در این روش ها، از پیروزی هایی که برای مسلمانان در آن حدود پیش می آمد و هم از جلب رضایت خلفاء، بهره برداری کند. هنگامی که باهوش شیطنت آمیز (معاویه) کار امویان سامان یافت، اهریمن وار، دست به سوی احکام دین دراز کردند و آن را دستخوش تحریف و تباهی قرار دادند و کاروان زندگی مردم را به سوی جاهلیت و لاپالی گری و دین ناباوری منحرف ساختند و به تعقیب منظور اصلی خود یعنی جلب سود مادی و حفظ امتیازات طبقاتی پرداختند(حاتمی و خان احمدی، ۱۳۸۹: ص ۲۰-۱۹).

معاویه در میان اهل سنت به دو صفت تحمل و سیاستمداری (دهاء) موصوف و معروف است. حتی گاه تا به همین امروز در میان عوام گفته می شود که معاویه از امام علی (ع) و امام حسن (ع) سیاستمدارتر بوده است. گویا چنین اتهامی در همان دوران هم شایع بوده که آن حضرت مجبور شد بگوید «سوگند به خدا معاویه از من سیاستمدارتر نیست، اما معاویه اهل حيله و فردی خدعه گر است و اگر نیرنگ ناپسند نبود همانا من زیرک ترین افراد بودم. ولی هر نیرنگی گناه، و هر گناهی نوعی کفر و انکار است و در روز رستاخیز به دست هر حيله گری پرچی است که با آن شناخته می شود» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، خطبه ۱۹۱). همچنین امیرالمؤمنین (ع) طی نامه ای به ابن زیاد، معاویه را شیطان می نامد و این گونه توصیفش می کند «از او بترس که شیطان است. از پیش رو، پشت سر، و از راست و چپ به سوی انسان می آید تا در حال فراموشی، او را تسلیم خود سازد، و شعور و درکش را بریابد» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، نامه ۴۴). در واقع معاویه گونه ای از سیاست ورزی را پیشه کرده بود که امروزه به سیاست ماکیاولیستی مشهور گشته است. سیاستی که در آن خدعه، پیمان شکنی، توطئه و جنایت عین حکومت داری دانسته می شود و این راه و رسمی نبود که با اخلاق و منش خاندان نبوت و امامت قابل جمع باشد.

این موضوع را امام علی بن ابیطالب (ع) ضمن خطبه ای چنین بیان داشته بود «... و او یلاه یمکرون بی و یعلمون انی بمکرهم عالم، و أعرف منهم بوجوه المکر، و لکنی اعلم ان المکر و الخدیعة فی النار فأصبر علی مکرهم و لا أرتکب مثل ما ارتکبوا...؛ وای که اینان با من مکر کرده و می دانند که من به مکر و فریبشان دانا و آگاه هستم، و به راه های مکر ایشان آشناترم، ولی من می دانم که مکر و نیرنگ در آتش دوزخ است و از همین رو در برابر مکرشان صبر کرده و کارهایی را که ایشان مرتکب می شوند، من مرتکب آن ها نمی شوم...» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، خطبه ۱۹۱).

از آنجا که معاویه به هیچ چیز جزء به دست گرفتن قدرت و حفظ آن فکر نمی کرد، طبعاً برای حق و یا سوابق افراد در اسلام هم ارزشی قائل نبود و این قاعده ای بود که رفتار و کنش سیاسی اش را چه پیش و چه پس از دستیابی به خلافت شکل می داد. نمونه آن زمانی بود که اعتراض ها علیه رفتار خلیفه سوم و کارگزارانش بالا گرفت و خلیفه چند تن از عاملان و نزدیکانش را به مشورت فرا خواند. در آن جلسه معاویه در ابتدا از خلیفه خواست که برای خاموش کردن معترضین، امام علی (ع)، طلحه و زبیر را بکشد و چون مخالفت خلیفه را به سبب

سوابق و نزدیکی آن‌ها با رسول خدا (ص) دریافت، به او پیشنهاد کرد که پس رهبران و افراد مورد علاقه انقلابیون را از هم جدا کرده، «به گونه‌ای که حتی دو تن از آن‌ها در یک شهر نباشند و سپس آن‌ها را همراه لشگرها و سپاهیان به جنگ در مناطق دور دست بفرست تا بدان حد که زخم‌های بدنشان از نماز هم برایشان مهمتر شود». معاویه هرگاه با کسی دچار مشکل می‌شد سعی می‌کرد با بخشش یا رشوه دهانش را ببندد؛ اگر نه یا او را سر به نیست می‌کرد و یا همراه سپاهیان به جنگ در مناطق دور دست روانه کرده، او را به جلو می‌انداخت» (مرتضی عاملی، ۱۳۷۲: ۱۷۱).

گفته شد که انتخاب شام و دمشق به عنوان مرکز تحرکات قدرت طلبانه خاندان ابوسفیان از روی حساب و تدبیر و با توجه به شناختی بود که از منطقه و روانشناسی اجتماعی مردمانش داشتند و از روی حساب و تدبیر بوده است؛ از سوی دیگر چون شامیان نومسلمان غیر از خاندان سفیانی و همراهانشان با مسلمانان دیگر مراوده چندانی نداشتند، آن قرائتی از اسلام را پذیرفته بودند که این خاندان مغضوب نبی اکرم، به آنان آموزش می‌دادند و این نکته‌ای بود که به وضوح در عراق دیده نمی‌شد. چرا که کوفه فارغ از تمام اختلافات قومی - قبیله‌ای مردمانش، دارای گرایش‌های مذهبی متفاوتی هم بود، چنان‌که عده‌ای از کوفیان دلبسته سیره و روش خلفاء، برخی شیعه وفادار امام علی (ع) و جمع عظیمی هم زاهدان بی‌فکری بودند که بعدها بر روی امام خویش شمشیر کشیدند. معاویه همانگونه که از مردم شام شناخت کاملی داشت، نشان داد که با روحیه متزلزل و چند دستگی اعراب ساکن در عراق هم به خوبی آشناست. وی در جریان جنگ صفین و با بهره‌گیری از همین دانسته‌ها و سوء استفاده محض از آن، ماجرای حکمیت را به راه انداخت و توانست خود را از شکست قطعی برهاند. با شهادت امام علی (ع) هم به سرعت فشار سنگینی بر عراق و حکومت نوپای امام حسن (ع) وارد کرد تا از تشتت و دنیاطلبی این مردم نهایت بهره‌برداری را بنماید (اصفهانی، ۱۳۹۰: ۱۰۴).

معاویه برای این مقصود ابتدا یک دستگاه تبلیغاتی عظیم به راه انداخت تا بتواند فضای پر از شک و تردید در عراق را با شایعه پراکنی‌های متعدد کاملاً مدیریت نماید و از توان سپاه امام تا حد امکان بکاهد.

جاسوسان وی از سویی با پخش شایعات و از سوی دیگر با دادن رشوه‌های سنگین و وعده‌های فراوان، قبایل و طوایف حامی امام حسن مجتبی (ع) را یا از ایشان جدا کردند و یا کاملاً در موضع انفعال و بی‌عملی قرار دادند. اوج این سستی‌ها و خیانت‌ها زمانی بود که «عبیدالله بن

عباس «سرلشگر سپاه ایشان که با امام(ع) پیوند خونی نزدیک داشت و حتی دو فرزند خود را در جریان یکی از حملات سپاهیان معاویه از دست داده بود و طبعاً انتظار می رفت که حداقل کین خواهی این دو فرزند، او را در جبهه امام حسن مجتبی(ع) نگاه دارد، با رشوه ای بزرگ به معاویه پیوست. معاویه که به خوبی از کارکرد دستگاه تبلیغاتی در جلب حمایت مردم و دور نگه داشتن آن ها از خاندان نبوت و امامت آگاهی یافته بود، این سیاست را بعدها با شدت بیشتر ادامه داد(اصفهانی، ۱۳۹۰: ۱۱۱). همچنین با بذل مال فراوان شاعران را به مدح خویش و خاندانش و ذم خاندان ائمه اطهار به کار گرفت و بی شرمی را تا بدان جا رساند که حتی از برخی صحابه دنیاپرست خواست در راستای این خواستش دست به جعل حدیث از نبی اکرم (ص) نیز بزنند. منع نقل حدیث از سوی خلیفه اول و سپس سخت گیری نسبت به صحابه در نقل حدیث در زمان خلیفه دوم (فرهمندپور، ۱۳۷۹: ۵۲) در این راه بسیار به کمکش آمد؛ زیرا در شرایطی که احادیثی از پیامبر در تأیید امام علی(ع) نقل و بازگو نمی شد، برنامه بدنام کردن او و خاندانش برای امویان به مراتب آسانتر پیش می رفت. مدتی بعد معاویه با صدور فرمانی از کارگزارانش خواست هرکس مطلبی از فضایل امام علی(ع) و خاندانش بگوید، نامش را از دفتر دیوان برای گرفتن حقوق خط بزنند. در نهایت نیز وی عمق کینه و ترس خود از نام و یاد امام علی(ع) را با صدور فرمانی نشان داد که در آن به استاندارانش دستور داده بود هرکجا شخصی را به دوستی آل علی متهم یافتند به صرف همان اتهام به قتلش رسانند! با صدور این فرمان بود که زیاد بن ابیه و کارگزارش «سمره بن جندب» در بصره و کوفه با بی رحمی تمام بیش از هشت هزار تن را به قتل رساندند، نابینا ساختند و یا دست و پا بردند (منتظر القائم، ۱۳۸۰: ۲۸۰). اما طنز تلخ تاریخ آن است که چنین شخصیتی با این همه سابقه جنایت، بی عدالتی و عهد شکنی خود را در میان مردم چنان هواخواه و دلنگران اسلام و آینده مسلمین می نمایاند که بیشتر مردمی که با اسلام پس از وفات پیغمبر اکرم (ص) و بر اثر فتوحات آشنا شده بودند، او را به عنوان صحابی نزدیک پیغمبر اکرم(ص) و با لقب «کاتب وحی» می شناختند. عوام فریبی او تا بدان درجه بود که در پایان عمر وصیت کرد با مقداری از موها و ناخن رسول خدا (ص) که همراه خود نگه داشته بود چشم و دهان او را در قبر ببوشانند تا به این وسیله بین او و عذاب حائلی ایجاد شود! (اصفهانی، ۱۳۹۰: ۱۰۴).

معاویه اصرار داشت که «دشنام بر علی (ع) باید آنقدر گسترش یابد تا کودکان با این شعار، بزرگ و جوانان با آن پیر شوند و هیچ کس فضیلتی از او یاد نکند» (برای آگاهی بیشتر ر. ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ذیل خطبه ۵۶ و ۲۰۳).

چهره ای که معاویه از خود به وسیله دستگاه تبلیغاتی عظیمش و به کمک شعراء و محدثان زرخیز برای عوام ساخت به گونه ای مؤثر افتاده بود که تا سالیانی طولانی (تا به امروز هم) برخی از فرق اسلامی او را تحسین می کنند (جعفریان، ۱۳۸۶: ۱۷۵). نقل شده است که حتی به زمان «مأمون» تصمیمی مبنی بر لعن رسمی معاویه در منابر و مراسم گرفته شد ولی مشاورین مأمون (۱۹۸-۲۱۸ هـ ق) او را از این کار منع کردند و او را از شورش و ناآرامی مردمی ترساندند. بعدها که «المعتضد بالله» شجاعت بیش تری از خود نشان داد و حتی نامه ای مفصل از تباهی های معاویه نگاشت تا بر منبر بخوانند، در لحظات پایانی، مشاورین او هم مانع از انجام این کار شدند (مسعودی، ۱۳۹۱ش، ج ۲: ۳۴۱). درباره مرگ عالم و محدث بزرگ اهل سنت «نسایی» است که کتاب حدیثش جزو شش کتاب حدیث معتبر (صحاح سته) اهل سنت به شمار می رود، آمده است که با مشاهده میزان نفرت مردم شام از [امام] علی بن ابیطالب (ع) کتابی در مناقب ایشان به نام «خصائص امیر المومنین علی بن ابیطالب» نوشت. مردم شام از او خواستند که کتابی هم در مناقب معاویه بنویسد اما زمانی که او پاسخ گفت «من فضیلتی را برای او سراغ ندارم جز این نفرین پیامبر در مورد وی که فرمود: خدا شکمش را سیر نگرداند» به حدی عصبانی شدند که او را با ضربات لگد کشتند (حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۸۲). جالب است بدانیم که این حادثه به سال ۳۲۰ هـ ق اتفاق افتاده یعنی چیزی حدود ۲۵۰ سال بعد از مرگ معاویه و حدود ۱۵۰ سال بعد از انقراض حکومت امویان با آن قتل عامی که عباسیان از خاندان اموی کرده بودند.

معاویه به عنوان محور حرکت شامیان و تحریک کننده مردم بلاد (کوفه، بصره، مدائن و مدینه) تحت حاکمیت امام حسن (ع) در تحمیل صلح به امام مجتبی (ع) از ویژگی های شخصیتی خاصی برخوردار بود که بدون تجزیه و تحلیل شخصیت این فرد بررسی صلح امام حسن (ع) امکان پذیر نیست. از این رو، با بهره گیری از سخنان حضرت علی (ع) شخصیت این انسان پلید مورد بررسی قرار می گیرد تا ابعاد و شیوه های عملیات روانی به کار گرفته شده در این حادثه تلخ و ناگوار بهتر آشکار شود. حضرت علی (ع) در خطبه ها و نامه های متعدد

وضعیت روحی روانی و ویژگی های شخصیتی معاویه را معرفی می کند که به دلیل محدودیت به بعضی از آن ها به شرح زیر اشاره می شود:

الف) گمراهی معاویه

«لَكَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى ضَلِيلٍ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ ، وَ فَحَصَ بِرَايَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانِ ، فَإِذَا فَعَرَتُ فَأَغْرَتَهُ ، وَ اسْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ ، وَ ثَقَلَتْ فِي الْأَرْضِ وَطَأْتَهُ ، عَضَّتِ الْفِتْنَةُ أَبْنَاءَهَا بِأَنْبِيَاهِهَا ، وَ مَاجَتْ الْحَرْبُ بِأَمْوَاجِهَا وَ بَدَا مِنَ الْأَيَّامِ كُلُّوْحُهَا ، وَ مِنَ اللَّيَالِي كُدُوحُهَا فَإِذَا أَيْنَعَ زَرْعُهُ وَ قَامَ عَلَى يَنْعِهِ ، وَ هَدَرَتْ شَقَاشِفُهُ ، وَ بَرَقَتْ بَوَارِقُهُ ، عَقِدَتْ رَايَاتُ الْفِتَنِ الْمُعْضِلَةَ ، وَ أَقْبَلْنَ كَاللَّيْلِ الْمُظْلِمِ ، وَ الْبَحْرِ الْمَلْتَطِمِ؛ گویی می بینم مردی (معاویه) راه، در گمراهی سرآمد همه گمراهان که در شام چون زاغ بانگ می کند. پرچم هایش را در اطراف کوفه برافراشته چون دهان گشاید، چونان توسنی که لجامش را می کشند، سرکشی آغاز کند و در زمین جای پای محکم سازد، دیو فتنه، فرزندان خود را در زیر دندان خرد بساید و دریای دمان جنگ موج ها برانگیزد، روزها تیره و تاریک گردد و شب ها با رنج و خستگی همراه، چون کشته اش بارور شود و ثمره اش برسد، همانند اشتر مست از خشم، پاره گوشت را از کنار دهان بیرون افکند و بسی چون صاعقه بسوزاند و برای لشکرهای فتنه علم بریندد و به راهشان اندازد و آنان چونان شب تاریک و دریای متلاطم پیش آیند» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، خطبه (۱۰۱)).

ب) انحرافات اخلاقی

«فَإِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِدُنْيَا أَمْرِي ظَاهِرٌ غَيْهٍ ، مَهْتُوكٍ سِتْرُهُ ، يَشِينُ الْكَرِيمَ بِمَجْلِسِهِ وَ يَسْفُهُ الْحَلِيمَ بِخِلَاطَتِهِ ، فَاتَّبَعْتَ أَثْرَهُ وَ طَلَبْتَ فَضْلَهُ؛ تو (عمر بن عاص) دین خود را تابع مردی (معاویه) ساختی که گمراهی اش آشکار است و پرده اش دریده است. کریمان را در مجلس خود ناسزا گوید و به هنگام معاشرت، بردبار را سفیه خواند» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، نامه ۳۹).

ج) بدعت و پیمان شکنی

«فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَشَدُّ لَزُومَكَ لِلْأَهْوَاءِ الْمُبْتَدِعَةِ وَ الْحَيْرَةَ الْمُتَّبِعَةَ مَعَ تَضْيِيعِ الْحَقَائِقِ وَ اطِّرَاحِ الْوَتَائِقِ ، أَلَتِي هِيَ لِلَّهِ طَلْبَةٌ وَ عَلَى عِبَادِهِ حُجَّةٌ! سبحان الله! چه بسیار است پیروی تو (معاویه) از هواهای بدعت آمیز و چه سخت است گرفتار آمدن به چنگ حیرت و سرگردانی. حقایق را ضایع می گذاری و پیمان ها را به دور می افکنی. حقایق و پیمان هایی که خواسته خداوند است و حجت است بر بندگان او» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، نامه ۳۷، فراز ۱).

معاویه پس از پیروزی نظامی علیه حکومت عراق و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، تهاجمی را برای نابودی فرهنگ رسالت و امامت امامان راستین شیعه آغاز کرد. موارد زیر از مصادیق این تهاجم است:

۱. در ایام خلافتش چهل روز در نماز جمعه، صلوات و درود بر رسول خدا (ص) را ترک کرد. وقتی از او پرسیدند: چرا چنین کردی؟! گفت: نام پیامبر را بر زبان جاری نمی‌کنم تا اهل بیت او بزرگ نشوند (زمانی، ۱۳۸۰: ۱۲۴).

۲. معاملات ربوی را تجویز کرد، به طوری که ابو درداء در برابرش ایستاد و گفت: «سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ینهی عن مثل هذا الا مثلا بمثل؛ شنیدم پیامبر خدا (ص) مردم را از معاملات ربوی نهی می‌کرد، مگر آن که وزن دو جنس با یکدیگر برابر باشد». معاویه اعتنایی نکرد و به کار خود ادامه داد. ابو درداء از گستاخی معاویه نسبت به دین خدا به خشم آمد و با این که قاضی دمشق بود، راهی مدینه گردید و گفت: هیچ گونه عذری برای همکاری با معاویه برای من باقی نمانده است، زیرا او در برابر فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به رای خود عمل می‌کند (زمانی، ۱۳۸۰: ۱۲۵).

۳. حدود الهی را تعطیل کرد، زیرا برای دزدی که سارق بودنش ثابت شده بود - به طوری که بر نه نفر همراه و شریک وی حد جاری کرده بودند- وساطت کرد و جلوی اجرای حدود الهی را گرفت (زمانی، ۱۳۸۰: ۱۲۶). صاحب «البدایة و النهایة» می‌نویسد: در اسلام این اولین حدی بود که از اجرای آن جلوگیری شد (زمانی، ۱۳۸۰: ۱۲۷).

۴. بعضی از احکام حج را عملاً تغییر داد. او در هنگام احرام بر خود عطر زد و بوی خوش استعمال نمود (زمانی، ۱۳۸۰: ۱۲۸).

۵. نسبت به دیگر احکام الهی بی‌اعتنا بود و هرگونه که می‌خواست عمل می‌کرد مثلاً در نماز عید فطر و قربان اذان و اقامه اضافه کرد، با این که رسول خدا (ص) فرموده است: «لیس فی العیدین اذان و لا اقامة؛ در نماز عید فطر و قربان اذان و اقامه مشروعیت ندارد» (زمانی، ۱۳۸۰: ۱۲۹).

۶. خطبه‌های نماز عید فطر را قبل از نماز خواند و این عمل را بنی‌امیه بر خلاف سنت رسول خدا (ص) ادامه دادند (زمانی، ۱۳۸۰: ۱۳۰).

۷. آب را در ظرف طلا و نقره می‌نوشید و در آن‌ها غذا می‌خورد، در حالی که رسول خدا (ص) آن را نهی کرده بود (زمانی، ۱۳۸۰: ص ۱۳۱).

۸. لباس حریر(که بر مردان حرام است) بر تن می کرد و اعتنایی به محرّمات الهی نمی کرد (زمانی، ۱۳۸۰: ۱۳۲).

۹. بنی امیه به پیروی از حکام خود، همچون معاویه در یکی از دو خطبه نماز جمعه و عید - به هنگام گوش دادن خطبه ها - می نشستند و در دیگری می ایستادند (زمانی، ۱۳۸۰: ۱۳۲).

د) شیطان صفتی

«وَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْكَ يَسْتَزِلُّ لَبِكَ وَ يَسْتَفِيلُ غَرْبِكَ، فَأَحْذَرُهُ، فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ يَأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ ، لِيَفْتَحِمَ عَقْلَتَهُ وَ يَسْتَلْبَ غَرَّتَهُ؛ دانستم که معاویه نامه ای به تو(زیاد بن ابیه) نوشته و می خواهد پای عقلت را بلغزاند و عزمت را سست گرداند. از معاویه بر حذر باش که او شیطان است و او از رو به رو و پشت سر و راست و چپ نزد آدمی می آید تا به هنگام غفلت فرصت یافته مقهورش سازد و عقلش را برباید» (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، نامه ۴۴، فراز ۲۱).

در مجموع از سخنان حضرت علی(ع) و سایر مکتوبات اینگونه استنتاج می شود که معاویه سیاستمداری شیطان صفت، هنرمندی در کمین فرصت ها، انسانی آینده نگر، فتنه انگیزی حيله گر، فردی توانمند به بهره گیری از شیاطینی همچون مغیره بن شعبه، عمرو بن العاص و زیاد بن عبید رومی است.

۳-۱-۲. باند اموی

بزرگ ترین وابستگان این باند عبارت بودند از: عمرو بن حُرَیث، عماره بن الولید، حجر بن عمرو، عمر بن سعد، ابوبرده پسر ابوموسی اشعری، اسمعیل و اسحاق دو پسر طلحه بن عبیدالله و کسانی دیگر از این ردیف. در این باند، عناصر نیرومند و با نفوذ و دارای پیرو وجود داشتند که در به وجود آوردن موجبات صلح امام حسن (ع) نقش داشتند و در ارتکاب اعمالی مانند شایعه افکنی ها و توطئه ها و ایجاد نفاق و دوئیت، تأثیری به سزا داشتند. «اینان در خفا، مراتب فرمانبری و همراهی خود را به معاویه نوشتند و او را به حرکت به سوی کوفه تحریک و تشویق نمودند و ضمانت کردند که هر گاه سپاه او به اردوگاه حسن بن علی (ع) نزدیک شود، امام حسن (ع) را دست بسته تسلیم او کنند یا ناگهان او را بکشند. در کتب تاریخی در خصوص این گروه چنین آمده است: «اکثر آنان نهانی با معاویه مکاتبه کردند؛ به او وعده ها دادند و به این وسیله خود را به او مقرب ساختند (ابن اثیر، ۱۳۸۵ش، ج ۲: ۴۲). این گروه زشت ترین جنایتی را که یک خائن فرصت طلب انجام می دهد، مرتکب می شدند. فعالیت های پلید آنان

دیری در زیر پوششی از دروغ و نفاق باقی نمی ماند و درست به هنگام ندای وظیفه، خباثت آنان آشکار می گشت. در تمام این مدت، گروه یاد شده پیشروان هر ناخشنودی و کم کاران هر بلوا و آشوب و انگشتان خیانتکار دشمن در قلمرو حکومت هاشمی امام حسن (ع) بودند(حاتمی و خان احمدی، ۱۳۸۹: ۱۴).

۳-۱-۳. خوارج

به باور تاریخ‌نگارانی چون طبری و ابن اعثم، مقابله خوارج با امام علی(ع) و کشتن وی، فرصت را برای تصاحب حکومت توسط معاویه فراهم کردند (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵: ۷۸؛ ابن اعثم کوفی، ۱۳۹۳ش، ج ۵: ۵۷-۵۸). فی الواقع آن ها گروهی بودند که پس از حادثه حکمیت کمر به دشمنی علی(ع) و معاویه بسته بودند. رؤسای این گروه در کوفه عبارت بودند از: عبدالله بن وهب الراسبی، شبث بن ربعی، عبدالله بن الکواء، اشعث بن قیس، شمر بن ذی الجوشن. خوارج از اولین روزهای بیعت، از همه مردم کوفه نسبت به جنگ با معاویه بیشتر اصرار می ورزیدند و آن ها کسانی بودند که هنگام بیعت با حسن بن علی(ع) شرط کردند که با متجاوزان و گمراهان (شام) بجنگند؛ اما آن حضرت دست از بیعت آنان کشید و گفت باید به شرط (اطاعت کامل و پیروی بی قید و شرط در جنگ و صلح) بیعت کنند. آنگاه آنان نزد برادرش امام حسین (ع) آمدند و گفتند: دست بگشا تا با تو بیعت کنیم همانطور که با پدرت بیعت کردیم و به این شرط که با متجاوزان و گمراهان شامی جنگ کنی آن حضرت در پاسخ آنان گفت: (معاذالله که تا حسن(ع) زنده است بیعت شما را بپذیرم) و آن ها چون چنین دیدند ناچار نزد امام حسن (ع) آمده و همان گونه که امام (ع) فرمودند با ایشان بیعت کردند(حاتمی و خان احمدی، ۱۳۸۹: ۱۴). هر چند تاریخ بخشی از این ها را از دشمنی با امام حسن (ع) تبرئه می کند اما با مطالعه بخش هایی از حوادث آن دوران روشن می شود که در بحرانی ترین و وخیم ترین لحظات، همین عده عامل و ابزار بروز حوادث ناگوار بودند و چنانکه برخی از مورخین نقل کرده اند، دو تن از سران و بزرگان آن ها در پلیدترین و زشت ترین توطئه اموی در کوفه، شرکت داشتند. این ها برای تشویق مردم به اخلاگری و ایجاد فتنه و آشوب، از مؤثرترین و مخوف ترین روش ها استفاده کردند و به وسایل گوناگون، ایمان بسیاری از مردم را متزلزل ساختند.

۳-۱-۴. شکاک‌ها

از دیگر گروه‌های تشکیل دهنده سپاه امام حسن (ع)، شکاک‌ها بودند. گمان قوی آن است که نامگذاری آنان به (شکاک‌ها) بدین جهت است که این‌ها تحت تأثیر تبلیغات خوارج قرار گرفته بودند بی آنکه جزء آنان شده باشند و پیوسته در حال تردید و دودلی به سر می‌بردند؛ سیدمرتضی نیز در کتاب «امالی» به تقریبی از شکاکان نام برده و به اشاره، آنان را کافر شمرده است. گویا به نظر وی، این عده در اصل دین، تردید و تزلزل داشته‌اند (سیدمرتضی، ۱۳۹۶ش، ج ۳، ۹۳). به هر حال، این‌ها جمعی از ساکنان کوفه و فرومایگان آن اجتماع بودند که خود به خود نه قصد نیکی داشتند و نه توانایی بدی با این وصف، وجود آنان خود مایه شر و وسیله فساد و آلت بی‌ارادگی در دست اخلالگران و فتنه‌جویان بود.

۳-۱-۵. الحمراء

این گروه به گفته طبری در تاریخ بیست هزار مرد مسلح کوفی بودند که در هنگام تقسیم بندی کوفه، در قسمتی قرار گرفتند که هم پیمانان آن‌ها از طایفه (بنی‌القیس) در آن‌جا واقع شده بودند این عده در اصل، نه از (بنی‌القیس) بودند و نه حتی از عرب بلکه دارای نژادی مخلوط و اولاد بردگان و موالی بودند و شاید بیشتر آنان اولاد کنیزکان پارسی‌ای بودند که در سال‌های ۱۲ تا ۱۷ در (عین‌التمر) و (جلولاء) اسیر شده بودند؛ این گروه، پس از داستان حکمیت، به ویژه پس از شهادت امام علی(ع) و پس از سلطه معاویه بر عراق - که پس از صلح‌نامه سباباط مدائن شکل گرفت- به عنوان مزدوران معاویه، جولان فراوان دادند. همین‌ها در سال ۴۱ و هم در سال ۶۱ یعنی در دو بحران مربوط به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) مردمی صاحب سلاح و جنگجو به شمار می‌رفتند؛ همین گروه پاسبانان (زیاد بن ابیه) بودند که در حدود سال ۵۱ هجری آن فجایع را نسبت به شیعه مرتکب شدند و خلاصه، این‌ها از افرادی به شمار می‌رفتند که در برابر مزد، به هر جنایتی تن در می‌دادند و اغلب اتباع و اطرافیان مردم صاحب قدرت و شمشیر برنده‌ای در دست جباران مقتدر به شمار می‌رفتند. بر اثر استقبالی که این عده از فتنه‌ها و حوادث مختلف کوفه در قرن اول هجری کرده بودند، به تدریج بر قدرت و شوکت آنان افزوده شده و کارشان چنان بالا گرفته بود که شهر کوفه را به آنان نسبت می‌دادند و می‌گفتند: (کوفه الحمراء) (آل یاسین، ۱۳۵۴: ۱۰۵).

۲-۳. جبهه حق

در کنار این عناصر مخالف، جبهه حق (شیعیان امام حسن علیه السلام) قرار داشتند که از لحاظ تعداد، در مرکز حکومت امام علی(ع) از دیگر گروه‌ها بیشتر بودند. در میان این عده، جمعی از بقایای مهاجرین و انصار نیز وجود داشتند که به تبع امام علی(ع) در کوفه مسکن گزیده بودند و مصاحبت آنان با رسول خدا (ص) به آنان مکان و منزلت شامخی در میان مردم داده بود. این گروه بخشی از وظیفه خود را نسبت به اهل بیت (ع)، چه در آغاز خلافت امام حسن مجتبی(ع) و چه در هنگامی که آن حضرت پس از بیعت، فرمان جهاد داد و چه در مراحل دیگری که بعدها پیش آمد در حد توان و بضاعت انجام دادند. بی‌گمان اگر این شیعیان از بصیرت لازم برخوردار بودند و از دسیسه‌های سایر همشهریان خود مصون می‌ماندند، با اخلاصی که در آن روز داشتند؛ برای مقابله با خطرهایی که از شام به سوی کوفه سرازیر بود، عده‌ای کافی و شایسته بودند. این جمع از چنان آمادگی و شور و نشاطی برخوردار بودند که برای هیچ‌کس انکارپذیر نبود به گونه‌ای که هر مشکلی را برایشان قابل هضم می‌ساخت؛ اما معرفت و بصیرتی که توانایی ورود به مشکلات را به آنان می‌بخشید طبق قرائن و شواهد کمتر وجود داشت. به راستی درباره‌ی کسانی همچون: قیس بن سعد بن عباده، حجر بن عدی، عمرو بن الحَمِیق خزاعی، سعید بن قیس همدانی، حبیب مظاهر اسدی، عدی بن حاتم، مسیب بن نجیبه، زیاد بن صعصعه و دیگرانی از این قبیل، چگونه می‌توان اندیشید؟ در آن مقطع جریان‌های تند و مخالف و دست‌های مزدور و خائنینی نیز برای دگرگون ساختن این زمینه‌های مساعد و تغییر سرنوشت، پیوسته مشغول فعالیت بودند که زمینه فعالیت آن جریان‌ها را همین بی‌بصیرتی‌ها فراهم کرده بودند(حاتمی و خان احمدی، ۱۳۸۹: ۱۷-۱۶).

در روایات مختلف مورخین عدد سپاهیان امام حسن (ع) در هنگام بسیج، فراخوانی، سازماندهی و تجهیز از هفتاد هزار نفر تا دوازده هزار نفر ذکر شده است. اما طبق الخرایج و الجرایح راوندی «عدد سپاهیان امام حسن (ع) دوازده هزار نفر از چهل هزار نفر سپاهی بودند که حضرت علی(ع) پیش از شهادت خود برای نبرد با شامیان بسیج کرده بودند» (راوندی، ۱۴۰۹ق: ۲۲۸). از نامه حضرت علی(ع) به مالک اشتر درباره جایگاه نیروهای مسلح در ساختار نظام سیاسی اسلام و همچنین وضعیت سیاسی، اجتماعی، روحی روانی مردم بصره، کوفه، مدائن و مدینه (عموم مردم، خواص، گروه‌ها) برمی‌آید که از لحاظ روحی و روانی مردمانی مأیوس، وحشت زده، هراسان از مرگ، بیعت شکن، مردمی دنیاطلب، طماع و امیدوار به منجی

خارج از مدینه بودند و به هر حرکتی از طرف شامیان پاسخ مثبت می دادند. به عبارت دیگر مردنماهایی با روش های ناپسند فتنه جویی، اخلالگری، تفرقه افکنی بودند(حاتمی و خان احمدی، ۱۳۸۹: ۱۷-۱۶). به هرحال، از سپاهی با چنین استعداد ضعیف و عملکرد نامناسب انتظاری جزء بیعت با دشمن نمی رفت، زیرا مردم این مناطق از یک سو بدترین وضعیت روحی روانی و از سوی دیگر بهترین ظرفیت را برای اجرای تاکتیک های عملیات روانی شامیان داشتند؛ بنابراین معاویه از این وضعیت به بهترین شکل بهره برداری کرد و پیوسته به منظور تخریب روحیه جبهه حق مکاتبات مردم آن مناطق با شامیان را مبنی بر هر نوع همکاری با معاویه، برای امام مجتبی(ع) می فرستاد.

در ایام خلافت معاویه عرصه چنان بر امام حسن(ع) و یارانش تنگ گردید که به شیعیان خود چنین توصیه می فرمود: «تا معاویه زنده است، هر یک از شما پناهگاه خود را از دست ندهد. اگر معاویه مُرد و ما و شما زنده بودیم، از خدا مسألت می کنیم که ما را راهنمایی کند و در کارها ما را یاری دهد و به خودمان وانگذارد. به یقین خدا با مردمی است که تقوا پیشه کنند و نیکوکار باشند.» (آل یاسین، ۱۳۵۴: ۴۰۹).

نتیجه گیری

اگر انسان بر اساس دیدگاه و تفکر تاریخی قرآن به تاریخ بنگرد در می یابد که بر تاریخ آدمی از آغاز دو جریان حاکم بوده است. قرآن این دو جریان را راز و رمز وحدت تاریخ بشری دانسته است: یکی جریان حق است که از زمان آدم شروع شده و انبیاء و اولیای الهی در این جبهه جای داشته اند و دیگری جریان باطل. قرآن کریم وجود این دو جریان را در سراسر تاریخ بشر، از آغاز تا ظهور اسلام و از ظهور اسلام تا فرجام تاریخ، مسلم دانسته و پیروزی نهایی را از آن حق و حق پرستان اعلام نموده است. تاریخ اسلام هم ماهیتی جدای از این جبهه بندی ندارد. حق و باطل در حقیقت مرزبندی عقیدتی اسلام است که قرآن کریم به روشنی آن را بیان داشته است چنانکه این مهم در دوره امام حسن(ع) و ماجرای صلح تحمیلی ظهور و بروز داشت.

امام مجتبی(ع) در بدترین شرایط ممکن قرار گرفته بود و جامعه فاسد شده متشکل از بنی امیه، خوارج، خواص بی بصیرت، شکاک ها و... با علم بر اینکه حق و حقیقت در امام مجتبی(ع) است و معاویه مظهر باطل و شرارت و خباثت است، اما چون منافع و راحتی دنیای خود را در

همراهی با معاویه می‌دیدند، آگاهانه امام حسن(ع) را همراهی نمی‌کردند و امام هم چون در مقام رهبری جامعه بود و می‌دانست با هجوم معاویه جامعه نه تنها او را در این مصاف همراهی نمی‌کند، بلکه به او خیانت خواهند کرد، صلح تحمیلی را پذیرفت. البته انعطاف هنرمندانه امام مجتبی(ع) برای دست یافتن به مقصود، بر حفظ صف‌بندی جبهه حق در برابر باطل استوار بود و امام تا آخرین لحظه حیات گهربار خود، همواره بر حفظ موضع معترضان با دشمن و توجه به آرمان‌ها تاکید داشتند.

پذیرش صلح در حقیقت کوتاه آمدن از سوی امام حسن(ع) و اعلام پایان نبرد جبهه حق و باطل نبود؛ بلکه بردن این نبرد از فاز رو در رویی نظامی مستقیم و مشخص به حرکتی زیر زمینی برای ساخت جامعه تباه شده‌ای بود که دیگر نمی‌خواست در عرصه از حق دفاع کند. که البته پیش از رویا رویی مستقیم این خیانت صورت گرفته بود. لذا امام(ع) با تلخ کامی و ناراحتی و البته به عنوان مناسب‌ترین راه کار برای مقابله با معاویه صلح را نه به عنوان یک راهبرد بلکه به عنوان یک شیوه و تاکتیک در این شرایط پذیرفتند و معاویه را ناکام کردند. اصلاً پذیرش صلح توسط امام حسن(ع) به تعبیر زیبای حضرت آیت الله سید علی خامنه ای رهبر معظم انقلاب، پر شکوه‌ترین نرمش قهرمانانه جبهه حق در تاریخ بود.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

قرآن کریم

نهج البلاغه

آل یاسین، شیخ راضی(۱۳۵۴). صلح امام حسن (ع) پرشکوه ترین نرمش قهرمانانه تاریخ، ترجمه سیدعلی خامنه ای، تهران: آسیا.

جعفریان، رسول (۱۳۸۶). از پیدایش اسلام تا ایران اسلامی، تهران: کانون اندیشه جوان.

حاتمی، حمیدرضا و خان احمدی، اسماعیل(۱۳۹۰). «تاکتیک های عملیات روانی مؤثر در شکل گیری صلح امام حسن(ع)»، فصلنامه علمی - تخصصی عملیات روانی، سال هفتم، شماره ۲۸، زمستان و بهار، صص ۳۲-۷.

رجبی(دوانی)، محمد حسن(۱۳۷۸). کوفه و نقش آن در قرون نخستین اسلامی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه امام حسین (ع).

- _____ **صف بندی سیاسی - اجتماعی در عصر امام حسن (ع) با...**
- رحمانی راد، اعظم (۱۳۹۸). «تاکتیک ها و ابزارهای عملیات روانی موثر در شکل گیری صلح امام حسن (ع) با تاکید بر معیارهای قرآنی»، **پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد**، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز.
- زمانی، احمد (۱۳۸۰). **حقایق پنهان، پژوهشی در زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (ع)**، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- سید مرتضی (۱۳۹۶). **امالی**، ترجمه حسین صابری، دوره پنج جلدی، تهران: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- سیدرضی، ابوالحسن محمد بن الحسین بن موسی (۱۳۸۵). **ترجمه و شرح نهج البلاغه**، ترجمه محمد دشتی، تهران: فهرست.
- علیپور شیرجوپشت، مجید و علی زاده، محمد حسین (۱۳۹۴). «کنکاشی در چرایی صلح امام حسن (ع) با معاویه ابن ابی سفیان»، **رهیافت تاریخی**، پاییز، شماره ۱۲، صص ۶۲-۴۷.
- فرهمندپور، نعیمه (۱۳۷۹). **سیری در تطور خلافت اسلامی**، قم: انتشارات بضعة الرسول.
- کارگر، رحیم (۱۳۸۵). «مهدویت و فرجام ستیزش حق و باطل»، **فصلنامه انتظار موعود**، شماره ۱۹، پاییز و زمستان، صص ۱۳۶-۸۷.
- کرمی، محسن و کرمی فریدنی، علی (۱۳۸۳). **ظهور و سقوط تمدن ها از دیدگاه قرآن**، تهران: نشر نسیم انتظار.
- لسترنج، گی (۱۳۶۷). **جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی**، ترجمه محمود عرفان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مرتضی عاملی، جعفر (۱۳۷۲). **زندگانی سیاسی امام حسن (ع)**، ترجمه محمد سپهری، قم: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰ش). **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۱). **قیام و انقلاب مهدی (ع) از دیدگاه فلسفه تاریخ و مقاله شهید**، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۸). **مجموعه آثار**، جلد ۳، چاپ سوم، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹). **نبرد حق و باطل**، تهران: انتشارات صدرا.
- منتظرالقائم، اصغر (۱۳۸۰). **نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت (ع)**، قم: بوستان کتاب.

ب) منابع عربی

ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد عبدالحمید بن هبة الله (۱۳۸۵ق). شرح نهج البلاغه، چاپ دوم، بیروت: دارالاحیاء الکتب العربیه.

ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۵ش). الکامل فی التاریخ، ج ۳، ۴ و ۵، تصحیح سید حسین روحانی، چاپ سوم، تهران: اساطیر.

ابن اعثم کوفی، محمد بن علی (۱۳۹۳ش). الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، ۸ جلد، تهران: نشر علمی و فرهنگی.

ابن عاشور، محمد بن طاهر (۱۹۹۷م). التحریر و التنویر، تونس: دار سحنون للنشر والتوزیع.

ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغه، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتبه الاعلام الاسلامی.

ابن منظور محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب، بیروت: دار صادر

راوندی، قطب الدین سعید بن عبدالله (۱۴۰۹ق). الخرائج و الجرائح، ۳ جلد، قم: موسسه الامام المهدی (ع).

طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق-۱۹۶۷م). تاریخ طبری، ج ۵، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت: دار التراث.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق). کتاب العین، چاپ دوم، قم: نشر هجرت.

فیومی، احمد بن محمد (۱۴۲۵ق). المصباح المنیر، قم: دارالهجره.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ق). بحار الانوار، تصحیح محمد باقر بهبودی و سید ابراهیم میانجی و سید محمد مهدی موسوی خراسان، چاپ دوم، ج ۱۱، بیروت: مؤسسه الوفاء.